

## شایست و ناشایست زنان در شاهنامه

اثر: دکتر منوچهر اکبری

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۶۱ تا ۸۱)

### چکیده:

تلقی فردوسی از شخصیت زنان تابعی است از داستانهای شاهنامه، زنان اکثراً در جایگاهی رفیع و بهره‌مند از کمالات اخلاقی‌اند و جز مواردی اندک، از فتنه‌انگیزی به دورند. عشق‌ها از نوع زمینی است.

در مجموع، زنان از نوعی طهارت روح، جایگاه معنوی و حرمت برخوردارند. به لحاظ مسئولیت‌پذیری و حضور در اجتماع تا قبول پادشاهی و اداره حکومت و کشور پیش‌رفته‌اند. خردمندی، پارسایی، پوشیدگی و پرده‌پوشی وفا به همسر از خصایص دختران جوان بوده است.

در شهر هروم تمام مسئولیت‌ها و مشاغل اجرایی، حکومتی، اداری، لشکری و کشوری در اختیار زنان است.

مشابهت‌هایی بین فرهنگ ایران باستان و ایران اسلامی دیده می‌شود از جمله اصل شرعی نگهداری "عده" برای زنی که شوی از دست داده باشد. اظهار علاقه برای همسرگزینی از طرف دختران نسبت به مرد دلخواه یا انتخاب همسر نه تنها با ممانعت و ملامت همراه نبوده که در مواردی جزء محاسن و حقوق مسلم آنان بوده است.

**واژه‌های کلیدی:** پارسایی، ازدواج، وفای به همسر، شایست و ناشایست،

خردمندی، شهر زنان، مسئولیت‌پذیری، پرده‌پوشی.

مقدمه :

در ادبیات کلاسیک به خصوص شعر فردوسی، زن دقیقاً با توجه به اصول داستان نویسی و طراحی ذهنی فردوسی مطرح است و ایفای نقش می‌کند. اگر چه واژه "زن" در آثار سعدی، حافظ، فردوسی، عطار و سنایی اشتراک لفظی دارد، ولی نوع تلقی و حضور و بازتاب جلوه‌های آن متفاوت است. چنین تفسیر می‌شود که در جهان عرفانی و حوزه نگرش عارفان اصلاً وجود فیزیکی زن واقعیت ندارد، بلکه بیشتر ساخته ذهن شاعر است، تا از او به عنوان نماد و جلوه جمالی حضرت دوست بهره‌مند شود و از بستر مکتب و سبک ادبی سمبولیسم جلوه‌هایی هر چند اندک و محدود از حضرت حق را در قالب کلمه و کلام بریزد.

زن در شعر فردوسی نقش تاریخی ایفا می‌کند، هنوز معلوم نیست داستانهای شاهنامه تا چه حد واقعیت خارجی داشته و چند درصد آنها بزرگ شده و پرورده ذهن خلاق و حماسه پرداز حکیم طوس است، نوعی نگره توصیفی به چشم می‌خورد، اساسی‌ترین نکته این که در هیچ داستانی از شاهنامه نمی‌توان مدعی شد که داستان بدون نقش و تأثیر و حضور زن پایان پذیرد. بی آنکه در این گفتار در صدد باشیم که از زنان شاهنامه برای نسل امروز الگوتراشی کنیم و بی آنکه روابط و اصول حاکم بر جوامع ایران باستان را تأیید کنیم، اما در مجموع زن از نوعی طهارت، شأن و جایگاه، منزلت، حرمت و اعتبار خاصی برخوردار بوده است. در آغاز این نوشته باید گفت، آنچه از فحوای اشعار شاهنامه در معرفی شخصیت و جایگاه زن مورد نقد و نظر قرار می‌گیرد، لزوماً به معنی اعتقاد و پایبندی صاحب قلم به رسوم و آداب آن روزگار نیست، بلکه فقط بازنگری و انعکاس زن در ذهن و زبان حکیم طوس است؛ آن هم از زاویه محدود و در بخشی خاص. بی تردید خود فردوسی هم به عنوان حکیمی وارسته و بلند نظر و فرهنگ ساز بسیاری از آداب و رسوم را که در گذشته ایران نزد پادشاهان و حکومت‌های قبل از طلوع و ظهور خورشید

اسلام، بخصوص در جریان ازدواج و حضور زن در مجامع آمده، قبول نداشته است.

اگر شخصیت شناسی دقیقی در این اثر صورت پذیرد، در می یابیم که واقعیت وجودی آدمها در شاهنامه، با آنچه در ذهن افراد شاهنامه نخوانده جا افتاده و نقش پذیرفته است، کاملاً متفاوت و متضاد است. سراینده این اثر عظیم و ماندگار در طرح و ترسیم هویت شخصیت‌های داستانی نهایت دقت، ظرافت و استادی را به خرج داده است.

زن از نظر فردوسی از جایگاه والایی برخوردار است. بزرگترین شاخص و جلوه زن در شاهنامه این است که از آن به عنوان موجودی خردمند، هنرمند، صاحب رای، وفادار به شوی خویش و در مواردی هم فتنه‌انگیز سخن رفته است. حتی بعد احساسی و عاطفی زن دقیقاً با روحیات و حالت پهلوانی و قهرمانی مردان سازگار و همخوان و مناسب است. یعنی توازن شخصیتی که در برخی از آثار بزرگ رعایت شده، در اثر فردوسی کاملاً رعایت شده است.

زن به هیچ عنوان موجودی خوارمایه نیست، بلکه حافظ هویت و ارزشهای والای قومی و نژادی خویش است. اگر قرار باشد به استناد مفاهیم و مضامین موجود در شاهنامه به معرفی زن پردازیم، می توان شاخصهایی را یادآور شد. تصور آنان که شناختی از فرهنگ و تمدن ایران باستان ندارند، چه بسا این باشد که در آن دوره از عفت و پارسایی زنان خبری نبوده است و چون تجربه تلخ تاریخی در شناخت پادشاهان و دربارهای فسادآلود آنان، آبرومندان و قابل دفاع نیست، آنچه از شاهنامه و اشعار فردوسی بر می آید، دقیقاً نقطه مقابل تصور بی پایه پیشین را اثبات می کند. وقتی پهلوانان یا پادشاهان از زنی خواستگاری می کردند، او را به صفاتی یاد می کردند که در خور یک زن مسلمان است. از آن جمله است، در داستان

بهرام چوبینه هنگامی که بهرام بدست قلون نامی کشته می شود، خاقان در ارسال نامه برای گردیه خواهر بهرام، به عنوان خواستگاری و طلب ازدواج خطاب به وی چنین می نویسد:

سوی گردیه نامه بد جدا      که ای پاک دامن زن پارسا  
همّت راستی و همّت مردمی      سرشت فزونی و دور از کمی  
در ادامه نامه باز روی پارسایی و پاکی زن و رأی زنی زن (گردیه) تأکید می ورزد:  
زپیوند از پسند و نیکو سخن      چه از نو، چه از روزگار کهن  
زیباکی و از پارسایی زن      که هم غمگسار است و هم رأی زن  
آنچه از بن مایه های اجتماعی و سنن و آداب حاکم در آن روزگار برمی آید، اینکه پس از مرگهای ناگهانی یا شکستهای سنگین، معمولاً از همسر پهلوان یا پادشاه کشته شده و یا خواهر و دخترش بلافاصله خواستگاری شده، سعی می کردند با برپایی مراسم عروسی، شادی را به آن دودمان و خانواده برگردانند، یا اینکه پیوند با پادشاهان و شاهزادگان و قهرمانان ملی و پهلوانان بزرگ همیشه آرزوی دختران و حتی زنان شوی از دست داده بوده است.

طلعت بصری در تحلیل پیرامون شخصیت خردورز گردیه گوید:

«گردیه که خود سپهسالار دسته یی از لشکریان بود، پس از دریافت نامه خاقان در خصوص نامه او با رایزن خود به مشاوره پرداخت... اکنون که خاقان مرا خواسته است، البته او بسیار مهم و والامقام است و دستگاهش مانند ندارد، اما من از پیوند با ترکان بیم دارم، چون فرجام آن جز غم و رنج نیست.» (زنان شاهنامه، ص ۳۰۷)  
دکتر منصور رستگار فسائی، پیرامون بعد قهرمانی و پهلوانی گردیه چنین می گوید:

«گردیه شبانه ۱۱۶۰ دلاور را برگزید و شبانه رهسپار ایران شد. خاقان برادر خود را به دنبال وی فرستاد و گردیه سلیح و جامه بهرام را پوشید و بر اسب نشست و به

رویاریوی "تبرگ" برادر خاقان شتافت و گردیه تبرگ را از رزمگاه به یکسو برد و مغفر از چهره برگرفت و نیزه‌ای بر کمر بند تبرگ زد و او را کشت و سپاه وی لشکر تبرگ را درهم شکستند.» (فرهنگ نامهای شاهنامه، ج ۲، ص ۸۵۴)

زنان خردورز و صاحب نظر حتی تا آنجا آینده‌نگری داشتند که مبادا مورد انتقام و سرزنش مردم قرار گیرند. نکته ظریفی که از محتوای اشعار حکیم طوس برمی‌آید، اینکه در جامعه آن روز، شیوه‌ها و گونه‌های رفتاری چنان بوده است که اعمال و رفتار و تصمیم‌گیریهای خانواده‌های معروف حکومتی را چشم‌بینا و نگاه‌نکته سنج جامعه زیر نظر داشته و آنان را به رعایت اصول و رسوم و سنن جاری که بی‌تردید ارزشی بوده است، مقید و متعهد می‌کردند.

در داستان خاقان و بهرام چوبینه وقتی خاقان به زعم خود می‌خواهد با تقاضای ازدواج "گردیه" آنان را از حالت سوگ و اندوه به در کند، گردیه نامه وی را احترام‌آمیز گشوده و دقیقاً می‌داند، پیوند با خاقان یعنی فرصتی که دیگران برای رسیدن بدان لحظه شماری می‌کنند. اما خردمندان از موضع یک زن کامل، جهان دیده و همه‌سونگر به آداب اجتماعی احترام می‌گذارد و پاسخی که برای خاقان می‌فرستد، عبرت‌نامه‌ای است اخلاقی از یک زن، آنهم در جامعه آن روز ایران باستان.

نکات مهمی که در پاسخ نامه خاقان یادآور شده و رعایت و پایبندی به آنان را لازم می‌داند:

- الف - اقرار به اینکه خواست خاقان تبعیت از رسوم شاهان بوده است.
- ب - جهان از وجود خاقان تهی مباد و پادشاهیش برقرار و مستدام باد.
- ج - هر زن صاحب خرد و بزرگی آرزوی زندگی با خاقان را دارد.
- د - هر زن پاکدامنی (با موقعیتی که گردیه داشته) بهتر است بی‌شوی و همسر نباشد. "دقت فرمائید که عقل بر احساس حاکم است و تابع برخی از حالات

احساسی - عاطفی نیست."

ه- اگر من (گردیه) به این زودی تن به ازدواج مجدد با شوی دیگری حتی خاقان داده و سریعاً به مراسم سوگواری پایان دهم، این دور از پارسایی است و بی تردید مورد سرزنش خردمندان حتی خود خاقان قرار می‌گیرم. دور نیست که حتی خاقان از این تعجیل به ازدواج، مرا بی‌شرم و بی‌آزم بخواند و بگوید بدون اینکه مراسم سوگواری مرگ برادر و شوی را به کمال بجای آورد، به خانه بخت رفت.

و- رعایت فاصله چهار ماهه برای انجام مراسم عزاداری موجب می‌شود که بعداً در برابر گویندگان و شنوندگان (یعنی افکار عمومی و نظر مردم) با قضاوت منفی رو به رو نشویم.

ز- نهایت ادب، اینکه پس از گذشت مراسم و مهلت مذکور (چهار ماه) برای انجام مراسم خواستگاری و ازدواج پیکي به خدمتتان خواهم فرستاد.

در همان نامه به یک اصل مهم دیگر نیز که اینک در فرهنگ اسلامی با پشتوانه قوی قرآنی انجام و رعایت آن را توصیه کرده‌اند، یعنی اصل "مشورت" یا "شورا" اشاره می‌شود. وقتی پیک خاقان، نامه را با تشریفات به نزد گردیه می‌فرستد، او حتی در آن شرایط غمگینانه، نامه را با احترام و طی مراسمی می‌گشاید و بدون کوچکترین اعتراض و حتی ناراحتی و خشم متن نامه را می‌خواند و بلافاصله اعلام می‌دارد که باید در این باره با جمع مشورت کند و موضوع را به مشورت بزرگان و افراد جا افتاده و صاحب نظر خانواده بگذارد. می‌گوید باید متن نامه را دقیقاً از آغاز تا انتها با دقت بخوانید، بعداً تصمیم بگیرید. دقت شود، وقتی می‌گویند زن خردمند است، یکی از جلوه‌ها و نشانه‌های خردمندی گردیه همین رفتار و منش و خوی و آینده‌نگری و پایبندی به آداب و رسوم حاکم بر جامعه است.

اگر اندیشمند و محقق به بررسی و استخراج مشترکات فرهنگی ایران باستان و ایران پس از اسلام بپردازد، به شباهتهای اجتماعی - اعتقادی نزد ایرانیان

برمی خورد که احکام و فقه اسلامی، تحت عنوان وجوب نگهداری "عده" را برای زنان لازم می داند. اختلاف در کم و کیف و چند و چون "عده" در این مشابَهت، امری طبیعی است. سخن دیگر اینکه گردیه پس از مرگ بهرام چوبینه چندان تمایلی به بازگشت به ایران ندارد. این نظر را به دو گونه می توان تحلیل کرد، یکی اینکه آن را اوج احترام به بهرام دانست، که اصلاً تحمل ایران و زندگی در آن را ندارد، دیگر اینکه او می توانست در غیاب همسر، چراغ خانه و دودمانش را روشن نگه دارد که البته با آداب جاری عصر، یعنی به شوی پادشاه و بزرگی درآمدن مخالف بود و چه بسا عدم قبول آنچه وی در متن نامه سنت و عمل "پیشگامان و جهان دیدگان و شاهان" گفته بود، نوعی عصیان و اعتراض و پشت پا زدن به سنتهای جا افتاده و مورد احترام جامعه تلقی می شد.

- رعایت تناسب شخصیتی، بین پهلوانان و دلیر مردان و شاهزادگان مرد، با زنان در شاهنامه بسیار مهم است. توقع همین است کسی که با رستم، سهراب، اسفندیار و سایر پهلوانان زندگی می کند، باید به لحاظ خصلتهای فردی و اجتماعی حداقل با آنها متناسب باشد، اگر چه نمی توان، از نظریه طبقاتی بودن جامعه در امر ازدواج دفاع کرد، ولی نمی توان به طور کلی مرزها و طبقات و اقشار جامعه را در ازدواج نادیده گرفت.

در کتاب حماسه سرایی درباره شخصیت زنان آمده است "زنان در شاهنامه از پوشیدگانند و از میان ایشان برخی مانند گردآفرید و گردیه زنانی دلیر و جنگجویند... زنان دیگر نیز هر یک خصائصی دارند که بالاتر از همه رأفت، وفا، عواطف عالیة انسانی و مادریت". (حماسه سرایی در ایران، ص ۲۴۴)

در ادامه همان داستان و در ملاقات با کاووس چنین می گوید:

بدو گفت خسرو نژاد تو چیست  
که چهرت بمانند چهر پریست  
بگفتا که از مام، خاتونیم  
بسوی پدر زآفریدونیم

نسیایم سپهدار گرسیوزست      بدان مرز خرگاه او پروزست

(زول مول، ص ۱۰۰، ج ۲)

نکته دیگر اینکه در شاهنامه و به استناد آنچه که حکیم طوس به قالب شعر ریخته، زنان به لحاظ اظهار نظر و عقیده مانند مردان بوده‌اند. زن در آن روزگار موجود خانه نشین صرف نبوده است که در آن انزوای تحمیلی، بسیاری از استعدادها، شایستگیها و سرمایه‌هایی که خداوند مانند مرد در وجودش به ودیعه گذاشته است، محروم بماند. بلکه او را صاحب رأی و نظر می‌دانستند و در عمل، حق می‌دادند تا از عقیده خود دفاع کند.

بدو گفت رأی تو ای شیر زن      درخشان کند دوده و انجمن

(مول، ص ۳۴۳، ج ۶)

در گفتگویی که بین گردیه و بهرام چوبین صورت می‌پذیرد گردیه با صفاتی چنین توصیف می‌شود:

همی گفت هر کس که این پاک زن      چه نیکو سخن گفت برانجمن

تو گفستی که گفتارش از دفترست      زدانش به جاماسب او برتر است

(مول، ص ۳۴۴، ج ۶)

در داستان بهمن، در توصیف همای چنین آمده است:

یکی دخترش بود نامش همای      هنرمند و با دانش و پاک‌کرای

(مول، ص ۹، ج ۶)

اگر چه نوع دانش و معرفت زنان در شاهنامه در شخصیت‌های داستانی متفاوت است، اما "دانش زن" دلیل است بر اینکه زنان از سطوح معرفتی قابل توجهی برخوردار بوده‌اند. ما و فردوسی معتقد نیستیم که زنان در تمامی زمینه‌ها دقیقاً در حد مردانند. اما از آن سوی هم باید مواظب بود که این اختلاف که تا حدی فطری و خدادادی است به حذف، نادیده گرفتن و خدای نکرده ضعیف و ناتوان دانستن



زنان منجر نشود. در شاهنامه زنان حتی در زمان حیات همسر و شوی، به مقام ولیعهدی می‌رسیدند و اگر چنین زنی از توان، شایستگی و معرفت و مایه لازم برای جانشینی پادشاه بهره‌مند نبود، هرگز فردی مانند همسرش را بدان مسئولیت نمی‌گمارد. هما وقتی به حکومت و پادشاهی می‌رسد، دقیقاً از عهده کشور برمی‌آید. اهل داد و دهش و بخشش و آبادانی و نیکویی و خدمت به مردم و رفع رنج و تیمار ملت است. مثل یک سیاستمدار توانمند در جهت فقرزدایی و کاهش رنج ضعف است:

همای آمد و تاج بر سر نهاد	یکی راه و آیین دیگر نهاد
سپه را همه سر بسر باد داد	در گنج بگشاد و دینار داد
به رای و به داد از پدر درگذشت	همی گیتی از دادش آباد گشت
همی گفت کاین تاج فرخنده باد	دل بدسگالان ما کنده باد
همه نیکویی باد کردار ما	مبیناد کس رنج و تیمار ما
توانگر کنیم آنکه درویش بود	نیازش به رنج تن خویش بود

(مول، ج ۵، ص ۱۱)

چنین بر می‌آید که سمت و سوی فرهنگ حاکم بر کشور و منطقه در روزگار ایران باستان به جهتی بوده که به زن امکان بروز لیاقتها و شایستگیها داده شده است، اگر چه به نوعی، رنگ و بوی، فرهنگ مرد سالاری دیده می‌شود، اما مرد سالاری مطلق نبوده است. در عصر و روزگار ما در برخی کشورها زن از حق شرکت در انتخابات هم محروم است، تأسف بار این است که بسیاری از این محرومیت‌ها در کشورهای اسلامی است. خدای را شکر که تا حضرت امام خمینی (ره) در قید حیات بودند شرایط و چگونگی حضور زنان را به طور معین روشن کردند.

امام خمینی در مصاحبه با مجله عربی، القومی العربی در تاریخ ۱۳۵۷/۸/۲۰، در پاسخ سؤال خبرنگار که می‌پرسد: مشارکت فعال زنان در انقلاب چه معنایی

دارد؟ چنین پاسخ می‌دهد:

«زندان‌های شاه از زنان شیردل و شجاع مملو است، در تظاهرات خیابانی، زنان ما بیچه‌های خردسال خود را به سینه فشرده بدون ترس از تانک و توپ و مسلسل به میدان مبارزه آمدند. جلسات سیاسی که زنان در شهرهای مختلف ایران بپا می‌کنند کم نیست. آنان نقش بسیار ارزنده‌ای را در مبارزات ما ایفا کرده‌اند... در چه تاریخی این چنین زنانی را سراغ دارید، در چه کشوری؟» (صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۰-۱)

اسکندر که در جهانگیری و لشکرکشی زیانزد خاص و عام است، در برابر قیدافه در نهایت ادب و احترام رفتار کرده، تمام اصول جانبداری و حق حکومت را آنچه در اصل دموکراسی امروز رعایت حق همجواری می‌نامند، در حق ایشان روا می‌دارد. حتی برای آزاد ساختن پسر قیدافه از اسارت تلاش می‌کند و مکاتباتی بین دو پادشاه رد و بدل می‌شود. جای شگفتی است که نه تنها ضعف و ناتوانی در پاسخ‌های قیدافه مشهود نیست که بسیار قوی و از موضع قدرت و به زبان امروزین بهره‌مند از تمام اصول و موازین دموکراسی است.

شگفتی دیگر اینکه، حتی قیدافه اسکندر را پند می‌دهد و او را به آرامش دعوت می‌کند و در عین حال که به قدرت و کشورگشایی و عظمت اسکندر معترف است، اما با او پیمان می‌بندد و حتی در نهایت خردورزی اسکندر را از غرور پادشاهی و خروج از مسیر حق باز می‌دارد.

از جمله آداب و رسوم گفتنی و ارزشمند دیگر در باره زنان اینکه، اگر در خانواده‌ای بزرگ، پادشاه یا امیری یا پهلوانی می‌مرد، باعث کم لطفی و بی توجهی در حق زنان نمی‌گردید. زنان اگر دستور یا پیشنهادی حتی پس از مرگ شوهر صادر می‌کردند، دقیق اجرا می‌شد، زیرا از نفوذ خاص برخوردار بودند. در حالی که در جامعه امروز ما متأسفانه در تخصیص حقوق قانونی زنان با مرگ شوهر چنان تردید و شک و تزلزلی وارد می‌شود که ناگهان تمام هستی و زندگی آنها، زیر و رو می‌شود.

چه بسا زنانی که با همسری خوب و علاقمند زندگی می‌کنند، پس از مرگش چندان دل به دنیا ندارند، زیرا در خانواده از آن جایگاه و اعزاز و منزلت قبلی هم برخوردار نیستند، تا چه رسد به اینکه بخواهد، فرزندان و داماد و عروس و ... غیره را تحت نظر داشته باشد.

پس از آنکه "دارای سوم" از دنیا می‌رود، همسرش به بزرگان و نام‌آوران، نامه می‌نویسد که باید همگی سلطنت اسکندر را بپذیریم. تمام بزرگان مملکت و کشور به دستور و پیشنهاد ایشان توجه و از آن اطاعت می‌کنند و او با اطمینان به اسکندر نامه می‌نویسد که ما همگی پس از دارا تحت فرمان توایم و کسی از حکم شما سرپیچی نخواهد کرد. اینک قسمتی از نامه "دلارای" مادر روشنگر و همسر دارا خطاب به اسکندر:

چو شاه زمانه ترا برگزید	سر از رای او کس نیارد کشید
نبشتیم نامه سوی مهتران	به پهلو بزرگان و جنگاوران
که فرمان داراست فرمان تو	نسپیچد کسی سر زپیمان تو

(مول، ج ۵، ص ۱۰۴)

اسکندر هم وقتی بنا بر نظر ارسطاطالیس حکیم، از زمان مرگش با خبر می‌شود، خردمندانه و بدون اینکه در برابر مرگ به عنوان یک داد و حقیقت غیر قابل انکار، اعتراض کند، مادرش را وصی خود قرار می‌دهد. قبل از آنکه بزرگان روم را به اطاعت از مادر فراخواند، مادر را به شکیبایی و تحمل مرگ خود دعوت و توصیه می‌کند و از محل مالیات و خراج و درآمد مناطق و ممالک تحت فرمان و قدرتش سالانه صد هزار دینار، به عنوان بخشش به مردم اختصاص می‌دهد. نمی‌دانم این را می‌شود رد مظالم تلقی کرد یا خیر. اما نمی‌توان مشابَهت‌های عقیدتی و فکری ملل جهان را نادیده گرفت. نکته دیگر در نامه اسکندر این است که انسان از زمان مرگ آگاهی ندارد و هر کس را از روزگار بهره و مدت زمان معین و مقدری است.

اعجاب انگیزترین داستان در شاهنامه به جهت حضور یکپارچه زنان در صحنه‌های اجرایی کشور، داستان شهر هروم می‌باشد. شهری که بنا به نظر فردوسی یکسر در اختیار زنان بود. شهری که مختص زنان باشد هنوز هم جهان به خود ندیده است. در آن، تمام سواران، لشکریان، کشوریان زنان باشند.

پادشاه یا امیر آنان زن بوده؛ پیک، تا صد، نگهبان و تمام مشاغل و پست‌ها نیز در اختیار زنان بوده است.

حکایت اگر رنگ افسانه هم داشته باشد، کاری غیر ممکن نیست. وقتی اینک در تمامی مشاغل زنانی وارد شده و این ضرورت انکارناپذیر روزگار است، آیا نمی‌شود اداره یک شهر را در تمامی سطوح به زنان سپرد و حداقل در حد یک تجربه آن را به اجرا و عمل نزدیک کرد؟ ابیات زیرگویای ویژگی‌های آن شهر و چگونگی اداره آن توسط زنان است:

همی رفت با نامداران روم      بدان شارسان شد که خوانی هروم  
که آن شهر یکسر زنان داشتند      کسی بر در شهر نگذاشتند

(مول، ج ۵، ص ۱۰۴)

وقتی اسکندر فیلسوفی را به همراه پیک خطاب به شهر هروم می‌فرستد، پیک چنین گزارش می‌دهد:

چون دانا به نزدیک ایشان رسید      همه شهر زن دید و مردی ندید  
همه لشکر از شهر بیرون شدند      به دیدار رومی به هامون شدند

(مول، ص ۱۴۳-۱۴۴، ج ۵)

شاید مسأله اعجاب انگیز این باشد که چگونه شهری بدون مرد اداره می‌شود؟ دقیقاً همان پرسشی که برای اسکندر مطرح بوده و او را مصمم کرده تا از آن شهر و چگونگی اداره آن شهر بازدید کند.

مرا رای دیدار شهر شماست      گرآیید نزدیک من هم رواست

چو دیدار یابم برانم سپاه  
نباشم فراوان بدین جایگاه  
ببینیم تا چیست آیین و فر  
سواری و زیبایی و پای و پر  
زکار و زره تان بپرسم نهران  
که بی مرد زن چون بود در جهان  
بزرگان یکی انجمن ساختند  
زگفتارها دل بپرداختند  
که ما برگزینیم زن دو هزار  
سخن گوی و داننده هوشیار

(مول، ص ۱۰۶، ج ۵)

در شاهنامه همه عشق‌ها رنگ زمینی دارند. شخصیت‌ها هیچکدام چهره ربانی و آسمانی و عرفانی ندارد. معمولاً برای ازدواج، رسم مشهور از نوع طبقاتی بوده است، یعنی اشراف و شاهزادگان با تشریفات خاص و رسمی به این امر اقدام می‌کردند، قطعاً اقشار عادی و معمولی جامعه از برگزاری چنین مراسم محروم بوده‌اند. در شاهنامه فقط تصویر پیوند پادشاهان و پهلوانان بازتاب دارد.

یکی از شاخصترین نمودها و اصولی که اینک با جامعه و فرهنگ، بسیار متفاوت است، چگونگی انتخاب همسر است. معمول و سنت موجود در جامعه ما این است که دختر مجاز به اظهار علاقه نسبت به پسر نیست، در برخی مناطق و نواحی کوچکترین اظهار علاقه از جانب دختر به معنی بی حیایی، بی چشم و رویی و بی آزرمی است و حتی خلاف عفت و اخلاق محسوب می‌گردد؛ چه بسا مورد ملامت و سرزنش نیز واقع گردد. در شاهنامه اظهار علاقه به مرد از طرف دختر، نه تنها مورد ایراد و مایه سرزنش نبوده که آزاد، علنی و مجاز هم بوده است. مبالغه نیست اگر مدعی شویم دختران حق انتخاب همسر داشته‌اند و جامعه آن را روز هم آن را به عنوان یک سنت پسندیده و مقبول پذیرفته بود.

در داستان بسیار شورانگیز و حماسی - غنایی بیژن و منیژه، منیژه است که فرستاده‌ای را دنبال بیژن می‌فرستد و بیژنی که در حریم جشنگاه او ظاهر شده و خودنمایی می‌نماید و با همین دیدار منیژه رسماً پیکری را دنبالش می‌فرستد که چند

روزی نزد من بیا، بعدها حتی او را رسماً به کاخ خود فرا می خواند.  
شاید آشکارترین ابراز علاقه دختر به پسر در شاهنامه، علاقمندی شدید منیژه به بیژن و تهمینه نسبت به رستم است.

تهمینه رسماً از رستم تقاضای ازدواج دارد. برای ما حتی شنیدن این داستان و تصور آن اندکی با تعجب و شگفتی و شرم و آزر همراه است. اما همانگونه که آمد، در آن عصر و نزد آن مردم چه بسا پیدا کردن همسر خوب و مورد پسند بخصوص از شاهزادگان، دلاوران و خانواده های اصیل، برای دختر از محاسن به حساب می آمد. وقتی رستم دنبال رخس بظاهر گمشده تا کشور سمنگان پیش می رود، بنابر آنچه که فردوسی تنظیم کرده و بیشتر بنا به تقدیر و مشیت، شب را مهمان پادشاه سمنگان می شود و پس از پذیرایی و برپایی مجلس سور و شادی که به احترام مهمان دلاور و نام آور ایرانی برپا کرده بودند، رستم به خواب می رود، تهمینه پس از مدتی به سراغ رستم می رود و خود را به او معرفی کرده، در واقع باشناختی که از سوابق رستم داشته، اوست که رستم را به همسری انتخاب می کند نه رستم او را.

نکته گفتنی دیگر اینکه، شناخت دختران از پسران مورد علاقه اکثراً شنیداری بوده است. بیشترین انگیزه ها به جهت شهرت و آوازه افراد شکل می گرفت. شرایط اقلیمی جغرافیایی آن روز بگونه ای نبود که تا این میزان امکان دیدن و ملاقات دختر و پسر را فراهم آورد. چون فرهنگ غالب حماسی - پهلوانی بود، هنرنمایی و دلاوری و حماسه سازی افراد موجب نام و آوازه آنها می شد. همین کافی بود که دختر شاهزاده ای پی ببرد که فلان جوان برای همسری او مناسب است. بحث استمرار و تداوم نسل و نژاد همه از مهمترین انگیزه های ازدواج محسوب می شد. برای شاه سمنگان بسیار مهم بود که رستم دامادش باشد، یا پسری از نسل رستم داشته باشد. در همان دیدار تهمینه و رستم که البته به پیوند رسمی با انجام مراسم مذهبی ازدواج و خطبه خوانی مؤید به رسم عهد خود انجام پذیرفت، تهمینه پس

از معرفی خود به رستم، به وی اطمینان داد که تاکنون در پرده بوده و حتی کسی صدای مرا نشنیده است، چنان دقیق به توصیف و تعریف قهرمان کاریها، دلاوریها و حماسه‌سازی‌ها و شخصیت او می‌پردازد که رستم به حیرت فرو می‌رود.

در شاهنامه به مواردی هم برمی‌خوریم که علی‌رغم مخالفت اولیه پدر جهت ازدواج دختر با فرد مورد علاقه‌اش، به جهت نژاد، اصالت و شخصیت قهرمانی خواستگار پدر از مخالفت خود دست برمی‌دارد و به پیوند دخترش با فرد مورد علاقه وی رضایت می‌دهد. از جمله وقتی مهراب پدر رودابه، از اظهار عشق و علاقه دختر خود نسبت به زال مطلع می‌شود، بسیار خشمگین و عصبانی شده، مخالفت خود را ابراز می‌دارد. البته بعدها مادر رودابه، سیندخت، با سیاست و تدبیر همسر را برای رضایت ازدواج دختر با زال مهیا می‌سازد. نکته جالب این است که در همین داستان، مادر دختر برای انجام ازدواج، خود به نزد سام پدر زال می‌رود و از دیگر سو، شوی خود یعنی "مهراب" را نسبت به ازدواج تشویق می‌کند. در اشعار زیر اعلام علاقمندی رودابه به زال توسط سیندخت، به اطلاع همسرش مهراب رسیده است و عکس‌العمل اولیه و تصمیم خردمندانه بعدی او که بی‌تردید، تأثیرپذیری از تدبیر همسرش سیندخت را در تغییر نظر شوی باید عامل اصلی دانست:

به روی دگر بر نهد راستان  
چنین راز و این کارهای گران  
نهانی نهادست هرگونه دام  
یکی چاره مان کرد باید نگاه  
دلش خسیره بینم دو رخساره زرد  
نهاد از بر دسته تیغ دست  
پراز خون جگر لب پراز باد سرد

بدو گفت سیندخت که این داستان  
چگونه توان کردن از تو نهان  
چنان دان که رودابه را پور سام  
ببر دست روشن دل او زراه  
همی دادمش پند و سودی نکرد  
چو بشنید مهراب بر پای جست  
تنش گشت لرزان و رخ لاجورد

همی گفت رودابه را زود خون  
چو آن دید سیندخت بر پای جست  
چنین گفت کز کهتر اکنون یکی  
و زان پس همان کن که رای آیدت  
همی گفت چون دختر آمد پدید  
بریزم به روی زمین هم کنون  
کمرکرد برگردگاهش دودست  
سخن بشنو و گوش دار اندکی  
بر آن رو که دل رهنمای آیدت  
بایستمش در زمان سر برید  
(ژول مول، ص ۱۷۵)

داستان ازدواج زال و رودابه اندکی پیچیده تر از سایرین است چه بسا به جهت سفید مویی زال که در نظر مردم آن روزگار نماد شومی و بدیمنی بوده است، بین خانواده سام و منوچهر و مهراب بر سر این پیوند و ازدواج رفت و آمدها و گفتگوهای متعددی صورت می‌گیرد، حتی سام مهراب - پدر رودابه - اعلام جنگ می‌کند. مهراب بر همسرش سیندخت خشم می‌گیرد، اما سام سیندخت را در ملاقاتی به انجام کار دلخوش می‌کند و سرانجام آنچه در تقدیر رقم خورده است، اتفاق می‌افتد:

چو سیندخت و مهراب و پیوند خویش  
برفتند شادان دل و خوش منش  
رسیدند فیروز در نیمروز  
یکی بزم سام آنگهی ساز کرد  
چو رودابه بنشست با زال زر  
ره سیستان را گفتمند پیش  
پر از آفرین لب زنیکی دهش  
همه شاد و خندان و گیتی فروز  
سه روز اندر این بزم بگماز کرد  
به سر بر نهادش یکی تاج زر

(روس، ج ۱، ص ۱۷۴)

برخی را تصور آن است که فقط اسلام به حجاب و پرده پوشی و شرم آگینی زنان توصیه و حکم کرده است، در حالی که، با مروری هر چند گذرا به شاهنامه، در می‌یابیم در مورد زنان، بر اصل حیا، پارسایی، پوشیده رویی بخصوص قبل از ازدواج تأکید می‌کردند که دختران را از چشم نامحرم به دور نگاهدارند، زنان هم



پرده پوشی را جزء افتخارات خود دانسته، آنجا که قرار بوده است به معرفی و بیان فضایل خود بپردازند، اصل دور از مرد زیستن را جزء امتیاز و محاسن و نقاط قوت بر می‌شمردند:

در داستان تهمینه و ملاقات وی با رستم، وقتی محاسن خود را غیر از جمال و زیبایی و ... می‌شمارد، روی موارد اخلاقی و ارزشی زیر تأکید خاص دارد:  
پس پرده اندر یکی ماه روی چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی  
(دوس، ج ۱، ص ۱۷۵)

در ادامه می‌گوید:

ز پرده برون کس ندیده مرا نه هرگز کس آوا شنیده مرا  
(مول، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۲۳)

در داستان مهرباب و زال و رودابه وقتی زال با سهرباب ملاقات می‌کند، گویا سراغ دخترش را می‌گیرد و یکی از نامداران چنین می‌گوید:

پس پرده او یکی دختر است که رویش زخورشید نیکوتر است  
ز سرتا به پایش به کردار عاج به رخ چون بهشت و به بالا چو عاج  
بر آن است سیمین دو مشکین کمند سرش گشته چون حلقه پای بند  
دهانش چو گلنار و لب ناروان زسیمین برش دسته دو ناروان  
دو چشمش بسان دو نرگس بباغ مژه تیرگی برده از پر زاغ  
بهشتی است سرتاسر آراسته پر آرایش و رامش و خواسته  
(دوس، ج ۳، ص ۹۶)

در داستان سیاوش نیز به اصل پرده پوشی دختران اشاره دارد. وقتی به پیشنهاد پیران، سیاوش از افراسیاب دخترش (فرنگیس) را خواستگاری می‌کند، از وجود فرنگیس خبر می‌دهند.

اینک قسمتی از پیام سیاوش خطاب به افراسیاب:

مراگفت با شاه ترکان بگوی  
پس پرده تو یکی دختر است  
فرنگیس خواند همی مادرش  
که من شاد دل گشتم و نامجوی  
که ایوان و تخت مرا در خورست  
شوم شاد اگر باشد اندر خورش

(روس، ج ۳، ص ۹۶)

نمونه دیگر که حتی به رومیان پرداخته و از پرده نشینی دختران رومی نیز خبر می دهد، در داستان مهرباب است.

مهرباب پس از جنگ با فیلقوس پادشاه روم و پیروز شدن بر او، از دخترش (ناهید) چنین خبر می دهد و خواستگاری می کند:

فرستاده روم را خواند شاه  
بدوگفت رو پیش قیصر بگوی  
پس پرده تو یکی دختر است  
نگاری که ناهید خوانی ورا  
بمن بخش و بفرست با باژ روم  
بگفت آنچ بشنید از نیکخواه  
اگر جست خواهی همی آبروی  
که بر تارک بانوان افسر است  
بر او رنگ زرین نشانی ورا  
چو خواهی که بی رنج مانی به بوم

(زول مول، ج ۵، ص ۲۸)

در شاهنامه به مواردی بر می خوریم که تناسب طبقاتی خانوادگی در امر ازدواج لزوماً واجب نیست. وقتی کتابیون از جانب پدر به محرومیت از گنج و تاج و نگین تهدید می شود، گفتگوی گشتاسب با او چنین است:

چو بشنید قیصر بر آن برنهاد  
بدوگفت با او برد همچنین  
چو گشتاسب آن دید خیره بماند  
چنین گفت با دختر سرفراز  
زچندین سر و افسر نامدار  
که دخت گرامی بگشتاسب داد  
نیایی زمن گنج و تاج و نگین  
جهان آفرین را فراوان بخواند  
که ای پروریده بنام و نیاز  
چرا کرد رایت مرا خواستار

غریبی همی برگزینی که گنج  
ازین سرفرازان همانی بجوی  
نیایی و با او بمانی به رنج  
که باشد به نزد پدرت آبروی  
کتایون بدو گفت کای بدگمان  
مشو تیز باگردش آسمان  
چو من با تو خرسند باشم به بخت  
تو افسر چرا جویی و تاج و تخت

(با ملحقات دبیر سیاقی، ج ۶، ص ۱۵)

از جمله نکات ارزشمند و اخلاقی که در زندگی پهلوانان و قهرمانان شاهنامه مشهود است و موجب شأن زنان می‌گردد، این است که، زنان به همسر و شوی خویش بسیار وفادارند. راز پوشی و اسرار نگهداری جزء پیمان زناشویی بوده است. آنچه تاکنون نوشته آمد، از محاسن و فضایل زنان و فرهنگ خردمدارانه روشنگران آن روز ایران، در برخورد با زن بود، بد نیست بگوییم که در شاهنامه به ناشایستی نسبت به زنان نیز برمی‌خوریم. تفکر دوران جاهلیت گویا در شاهنامه هم، رگه و ریشه دارد. البته با دفاعیات ما از آغاز مقاله تاکنون، اندکی ناسازگار است، ولی با همه تلخی، باید بدان اقرار کرد.

در نمونه‌های زیر متأسفانه وجود دختر را مایه ننگ و سرشکستگی و حتی در خورگور و کشتن می‌دانند، وقتی منیژه به لحاظ شدت علاقه با ترفندی خاص، بیژن را بیهوش کرده و به کاخ خود می‌برد و نگهبانان کاخ از حضور مردی ایرانی و غریبه باخبر می‌شوند، جریان را به اطلاع افراسیاب، پدر منیژه، می‌رسانند و وی از کار منیژه شگفت زده و خیره می‌ماند که چرا دخترش با این کار حیثیت و آبروی خانوادگی را می‌برد و نیز از ایرانیان شوی برگزیده که موجب شکست خانواده و دودمان افراسیاب است. در حالی که از جریان شدیداً متأثر و ناراحت است، در ملامت و مذمت دخترش منیژه چنین می‌گوید:

کرا از پس پرده دختر بود  
اگر تاج دارد بد اختر بود

کرا دختر آید بجای پسر      به ازگور داماد ناید به در

(روس، ج ۱، ص ۱۸۸)

در داستان اظهار علاقه رودابه نسبت به زال، از زبان پدرش مهرباب، خطاب به همسرش سیمیندخت چنین می‌خوانیم:

مرا گفتم چون دختر آمد پدید      بیایستش اندر زمان سر برید

(روس، ج ۱، ص ۱۸۸)

در داستان گشتاسب و مهرباب و اظهار علاقه کتابیون دختر مهرباب نسبت گشتاسب، پدر کتابیون در اعتراض به پیوند دخترش با گشتاسب چنین می‌گوید:

چنین داد پاسخ که دختر مباد      که از پرده عیب آورد بر نژاد  
اگر من سپارم بدو دخترم      به ننگ اندرون پست گردد سرم  
هم او را و آنرا که او برگزید      به کاخ اندرون سر ببايد برید

(روس، ج ۶، ص ۲۳)

با مقایسه جایگاه زنان پس از انقلاب اسلامی با برخی نقش‌پذیری زنان در شاهنامه، حداقل به نقاط تشابه عبرت‌آموز برمی‌خوریم. برای مثال، حضور زنان در میدان جنگ با شرایط خاص، تجویز شرعی می‌یابد، آنجا که امام راحل فرموده است:

"ملتی که بانوانش در میدان‌های جنگ با ابر قدرتها و با مواجه شدن با قوای شیطانی، قبل از مردها در این میدان‌ها حاضر شده‌اند، پیروز خواهد شد. (کتاب، جایگاه

زن در اندیشه امام خمینی، ص ۲۰۷)

### نتیجه:

با بازخوانی دقیق داستانها و روایت‌های تاریخی شاهنامه، درمی‌یابیم که زن از پایگاه اجتماعی خاصی برخوردار بوده است. به مواردی برمی‌خوریم که امور

حکومتی یا مسئولیتهای اجرایی، حتی اداره شهری مانند هروم را به زنان سپرده‌اند. خردورزی، لیاقت، داد و دهش، مسئولیت پذیری، نیکویی با مردم و رفع رنج و تیمار از ملت از ویژگی‌های زنانی بوده است که به مدیریت منصوب می‌شدند. تفاوت ازدواج یا خواستگاری در ایران باستان با عصر ما، در این است که دختران در عین عفت و پاکدامنی و پرده پوشی و شرم، مجاز به انتخاب همسر بوده‌اند و در این کار نه منعی بوده است و نه ملامتی. واقعیت وجودی شخصیت‌های داستانی در شاهنامه با آنچه در ذهن و زبان ماست، تا حدی متفاوت است.

#### منابع:

- ۱- امام خمینی، روح‌الله. جایگاه زن در اندیشه امام خمینی - ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره). انتشارات: موسسه چاپ و نشر عروج، سال ۱۳۷۴.
- ۲- امام خمینی، روح‌الله. صحیفه نور، ج ۲، ناشر وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، بهمن ۱۳۶۱.
- ۳- بصاری، طلعت. زنان شاهنامه، انتشارات دانسرایعالی شماره ۴۵، سال ۱۳۵۰.
- ۴- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه. سازمان چاپ و نشر دانشگاه تهران.
- ۵- رستگار فسایی، منصور. فرهنگ نامهای شاهنامه، ج ۲، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگ، ۱۳۷۰.
- ۶- شاهنامه، نسخه ژول مول، ناشر شرکت سهامی کتابهای جیبی چاپ دوم، سال ۱۳۵۴.
- ۷- شاهنامه نسخه انتقادی تحت نظر برتلس (موسوم به نسخه روس) چاپ دوم، مسکو ۱۹۶۶.
- ۸- شاهنامه براساس نسخه مسکو (به کوشش سعید حمیدیان). انتشارات قطره، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۶.
- ۹- صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ چهارم. انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۰- معین، محمد. فرهنگ فارسی. موسسه انتشاراتی امیرکبیر.